

کدرآشام

حسن ممتاز

به یاد پرویز حمرائی عزیز و تقدیم به او

چند روز پیش پس از تلاوت یکی از آثار حضرت عبدالبهاء در مراسم خاک سپاری یکی از عزیزان، دوستس محترم پرسیدند که معنای ترکیب «کدرآشام» چیست. چون حضور ذهن نداشتم و فرصت کافی هم نبود و قبلاً هم در باره آن فکر نکرده بودم؛ عرض کردم در باره آن بررسی می‌کنم و نظرم را می‌گویم.

وقتی به منزل رسیدم نخست به «لغتنامه فارسی دهخدا» مراجعه و ذیل مدخل‌های «کدر» و «آشام»، اجزای این ترکیب را جداگانه بررسی کردم. سپس با مراجعه به کتابخانه الکترونیکی بهائی این ترکیب را در آثار بهائی جستجو نمودم که نتیجه آن دو فقره در آثار حضرت عبدالبهاء و دو فقره هم در آثار حضرت ولیّ امرالله است. همین جا ملاحظه‌ای روش‌شناختی را عرض می‌کنم که این جستجو نمی‌تواند مطمئن و قطعی باشد؛ چه که نه همه آثار بهائی در این کتابخانه الکترونیکی است و نه جستجویی که در آن انجام می‌شود، به نتیجه مطمئنی ختم می‌شود. به تجربه دریافته‌ام که برای اطمینان از نتیجه جستجو باید در هر کتاب به صورت جداگانه گشت تا از نتیجه آن مطمئن شد. بنابر این محتمل است فقرات دیگری در آثار حضرت بهاءالله یا در آثار حضرت عبدالبهاء و یا در آثار حضرت ولیّ امرالله هم باشد. در عین حال برای مقصودی که ما در اینجا داریم همین چهار فقره هم راهگشاست و نتیجه بررسی خود را با توجه به همین چهار مورد بیان می‌کنیم. اگر بعداً

موارد دیگری یافت شد که مفهوماً یا لفظاً به نتایج دیگری ما را رساند، خود به خود سخن ما ردّ یا اصلاح می‌شود.

۱- "هوالبهی؛ ای مبتلای بلا در سبیل خدا، اگرچه این کأس در مذاق عاقلان، گذرآشام و در کام تن‌پروران تلخ و ناگوار است؛ اما در کام عاشقان، شهد و شکر است و قند مکرّر. نیشش، نوش جان است و زهرش، دریاق اعظم. روح و ریحان عنایت همیشه مختصّ به انبیاء و اولیاء بوده که اسیر راه خدا بودند و مقید زنجیر در محبت‌الله و اوقات را در سجن زندان گذراندند، از راحت و آسایش گذشتند و در جهان بی سر و سامان شدند. عن قریب این ایام شدید و اوقات شدادت بگذرد و جمال تمکین از افق مبین کشف نقاب نماید وَ تَرَى الظَّالِمِينَ فِي خُسْرَانٍ مُّبِينٍ وَ الْبَهَاءُ عَلَيْكَ. ع" (بشارة النور، ص ۴۱۰)

۲- "هوالله؛ ای یاران پارسی من، دوستان قدیمند و هموطنان عزیز؛ ... پس باید که قدر این نعمت بدانیم و ایزد دانا را بستاییم و از شدت محبت او بگرییم و بزاریم و بهملکوت ربانی بنالیم. و به الطاف رحمانی ببالیم. هزار آفرین ای یاران دلنشین که پی به این پیام بردید و صبحی نورانی پس از آن شام گذرآشام یافتید! خوشا به حال شما! جانتان خوش باد! ع. ع. همه مهرجویان خوشخو درخشنده‌رو مشکبو را به

جان، جویانم و پیام می‌فرستم. ع" (یاران پارسی، ص ۳۱۰)

۳- "... مدّت حیات پُر تلاطمش این لطیفهٔ ربانیهٔ دمی نیاسود و آنی فراغت و آرامی نجست و نخواست. در بدو حیاتش از حین طفولیت از کأس گذرآشام بلیات و رزایایسین اولیهٔ ظهور امر اعظم الهی بنوشید و در فتنهٔ سنهٔ حین در اثر تالان و تاراج اموال آب بزرگوارش تلخی فقر و پریشانی بچشید. در اسارت و کربت و غربت جمال ابهی سهمیم و شریک گشت و در فتن و

انقلابات ارض عراق که از تدلیس و تزویر قطب شقاق و مرکز نفاق ... " (توقیعات مبارکه (۱۹۲۷ - ۱۹۳۹)، ص ۲۰۷)

۴- "... آن غصن زیبا و ورقه علیا در بحبوحهٔ بلا رخ برافروختند و چون پروانه حول شمع بهاء بسوختند و بساختند. ساغر کدرآشام را اُسُوَّةٌ وَ حَبًّا لِحَمَالِهِ وَ طَلْبًا لِرِضَائِهِ ملامال نوشیدند و سود بیکران بردند و اکلیل موهبت کبری بر سر نهادند ... " (توقیعات مبارکه (۱۹۲۷ - ۱۹۳۹)، ص ۲۹۹)

نتایجی که از بررسی این چهار مورد به دست آورده‌ایم به شرح ذیل است:
الف - این ترکیب در دو مورد با «کأس» (فقرات ۱ و ۳)، یک مورد با «شام» (شب/فقره) و یک مورد نیز با «ساغر» (فقره ۴) همراه شده است. حضور جزء «آشام» در این ترکیب با «کأس» و «ساغر»، هماهنگی معنایی دارد و نشان‌دهندهٔ این است که به لحاظ معنا با چیزی سر و کار داریم که در حقیقت یا مجاز، از آشامیدنی‌هاست. همراهی با «شام»، هم نشان‌دهندهٔ توازن لفظی است و هم هماهنگی معنایی؛ چه که خواهیم دید که این ترکیب در معنا برای اشاره به مفاهیمی به کار رفته است که سختی و ناگواری را می‌رساند که «شام» با آنها تناسب مفهومی دارد.

ب - در هر چهار مورد، «کدرآشام» معادل مفهومی بلا و سختی است و به همین علت نیز در دو مورد، معادل «تلخ و ناگوار» برای آن به کار رفته است.
پ - به همین علت، در مقابل یک مورد، «شهد و شکر» و «قند مکرر» آمده است.

ت - به لحاظ ساختار نحوی در سه مورد، در نقش مضاف الیه «شام، كأس و ساغر» (فقرات ۲ الی ۴) آمده است و در یک مورد هم اسمی است که به «کأس» اسناد داده شده است (فقره ۱). در مواردی که به ظرفی نسبت داده شده محتوای آن را مشخص کرده است.

ث - با مراجعه به لغتنامه فارسی دهخدا برای ماده «کدر»، چند مورد آمده است که به نظر می‌رسد ماده «کدر» بیشتر از بقیه با معانی استنباط شده از متن این چهار فقره متناسب است. هرچند که به نظر می‌آید بیشتر افراد - از جمله نگارنده - تا پیش از مراجعه به کتاب لغت و از روی عادت و آشنایی با واژه «کدر»، آن را «کدر آشام» تلفظ می‌کنند؛ ولی خواهیم دید که در ترکیب مورد بحث، چندان قابل توجه نیست و دست کم احتمال قبول آن از معنای دیگر آن کمتر است. چون یا به معنای «نوشیدنی تیره» خواهد بود و یا به معنای «کسی است که تیره می‌آشامد». «نوشیدنی تیره»، غرابت معنایی و ابهام دارد و معلوم نیست اشاره به چیست و «کسی است که تیره می‌آشامد» هم نمی‌تواند با «شام، کاس و ساغر» نسبت زبانی معناداری بسازد. ضمن اینکه با تلفظ «کدر»، در معنای هم‌خانواده با «کدر»، چون مصدر است نمی‌تواند ترکیب معناداری با «آشام» بسازد.

کدر: [کَدَ] (ا) رستنی باشد بسیار خوشبوی و آن را کادی گویند. شراب آن حصبه و جدری [نوعی از آبله که بر اقدام اطفال پدید آید، به فارسی چیچک گویند] را نافع است، تا به حدی که کسی را که آبله بیرون می‌آید قدری شراب کادی بیاشامد اگر عدد آن پنج باشد به شش نرسد. (برهان) (آنندراج). و آن را به هندی کیورا گویند که گلی است تندبو برگش دندان‌های تیز دارد چون اره و در دکن و گوالیار بسیار می‌باشد. (آنندراج): و اگر آب گذر نکند و حرارت همی فروزد به شربت‌های دیگر چون شراب کدر و قرص کافور بازگردد. (ذخیره خوارزمشاهی).

بأس تو شهابی است که در کام شیاطین

با حرقتش آتش چون شراب کدر آید.

(انوری)

بهر دفع تبش آبله را مصلحت است

از طبیبان که شراب کدر آمیخته‌اند.
(خاقانی)

از برون آبله را چاره شراب کدرست
چون درون آبله دارید کدر باز دهید.
(خاقانی)

کدر [کَدَ] (ع مص) کدَارَةٌ. کدور. کُدْرَةٌ. (منتهی الارب) (از اقرب
الموارد). تیره شدن. (آندراج) (از منتهی الارب) (تاج المصادر بیهقی).
نقیض صفا. (از اقرب الموارد). تیره گشتن و زایل شدن صفای چیزی. (از
ناظم الاطباء). و منه خذ ما صفا و دع ما کدر. (منتهی الارب). و گفته‌اند
کدره در لون و کدوره در ماء و عین و کدر در همه موارد به کار رود. (اقرب
الموارد). رجوع به کداره و کدور و کدوره و کدره شود.

ج - در باره جزء دوم ترکیب «کدر آشام» نیز به نظر می‌آید که معنای نخست
که در ادامه از لغتنامه فارسی دهخدا نقل کرده‌ایم مناسب‌تر باشد و بهتر است
به معنای نوشیدنی و شربت بگیریم که با معنای «کدر»، که نوعی داروست
متناسب است.

آشام . (!) نوشیدنی . مشروب . شربت :
همه زَرّ و پیروزه بد جامشان
به روشن گلاب اندر آشامشان.
(فردوسی)

حسرت فرو خورم چو به سینه فرو شود
آشام خون دل کنم آن را فرو برم.
(خاقانی)

چون نتوانم که نفس را رام کنم
خود را چه به هرزه شهره عام کنم
زایل نشود تیرگی خاطر من

گر چشمه نور فی المثل آشام کنم.

(امیر خسرو)

آشام خود به زخم زبان می خورد عوان
آری درندگان همه آب از زبان خورند.

آشام . (نف مرخم) مخفف آشامنده، در کلمات مرکبه خون آشام، دُردی آشام،

غم آشام، می آشام، و جز آن :

شب عنبرین هندوی بام او

شفق دُردی آشام از جام او.

(فردوسی)

اصطناعت چو آب جان پرور

انتقامت چو خاک خون آشام

(انوری)

در آ در بزم رندان غم آشام

ز شادی صاف شو دردِ غم آشام

(سراج راجی)

ای ترک می آشام که گفت می آشام

در خانه من باده بیاشام بیا شام

خوف است به طاعتگه زهاد ریاکیش

امن است بر سرمنز رندان می آشام

؟

|| (۱) به اندازه یک بار آشامیدن . شربه . جرعه : یک اشام شیر . || آبچلو.

آشاب و آبریس . || و فرهنگ جهانگیری به کلمه معنی قوت (و هو ما یقوم

به بدن الانسان من الطعام . صراح) داده و از شاعری مجهول به نام استاد

بیت ذیل را شاهد آورده است:

به مُلک شام نَدْهم تار مویت

گرچه گاه شام آشام.

|| (امص) در بعضی فرهنگ‌ها به معنی آشامیدن و چیز کم خوردن و شرب و تجرّع نیز آمده است.
 می‌آشام . [م / م] (نف مرکب) میخواره. می‌گسار. شرابخوار. که باده خورد :
 می‌آشام غمت پیمانه و ساغر نمی‌دارد
 به جز تبخانه بر لب ساغر دیگر نمی‌دارد.
 دُردی آشام . [د] (نف مرکب) دردی آشامنده . آشامنده دُردی . دُردآشام .
 دُردنوش . دُردی نوش :
 برنیامد از تمنای لب‌ت کامم هنوز
 بر امید جام لعلت دُردی‌آشامم هنوز.

نتیجه بحث

از آنچه آمد می‌توان چنین نتیجه گرفت که ترکیب «کدرآشام» به معنای شربتی که از گیاه کدر گرفته شده است و داروست و احتمالاً بظاهر تلخ و ناگوار است ولی بنا به طبیعت هر دارویی در نهایت مفید و رافع امراض است. به همین علت هم در چارچوب اندیشه بهائی درباره بلا و حوادث ناگوار زندگی؛ که بظاهر تلخ و ناگوار هستند ولی نتیجه آنها پسندیده و نافع خواهد بود؛ پذیرفتنی است.